

• ماهنامه‌ی شاهد کودک
• شماره ۴۰ اردیبهشت ۱۳۸۸
• بها ۳۰۰ تومان

پل مهربانی ۳
حالا خواب است ۴
گوش خوش اخلاق ۷
علمی ۸
داستان های نوید و ندا ۱۰
قشنگ‌تر از بازی ۱۲
خرس ۱۴
لطیفه ۱۵
کتاب‌خوان ۱۶
فیل‌های متفاوت ۱۸
خاطره‌ی کودکی شاهد تو ۲۰
گل و گلدان ۲۱
داستان کودکی ۲۲
آثار بچه‌ها ۲۴
کار ۲۶
فرم اشتراک شاهد کودک ۲۷







به نام خدا

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول: دکتر حسین دهقان
سردبیر: دکتر عباس خامه‌یار
جانشین سردبیر: محمد علی فقیه

❊ ❊ ❊

دبیر تحریریه: دکتر سپیده خلیلی
مدیر داخلی: گلدیس حکمی
ویراستار: ترانه امیر ابراهیمی
گرافیک و صفحه‌آرایی: مهسا بزرگ‌امید
حروفچین: ویدا اُمیدی
ناظر فنی چاپ: محمدرضا قادری
امور فنی: آتلیه شاهد
تلفن تحریریه: ۸۸۳۰۸۰۸۶
تلفن امور مشترکین: ۸۸۸۲۳۵۸۴
دورنگار امور مشترکین: ۸۸۳۰۹۲۴۹
آدرس الکترونیکی: koodak@shahedmag.com
صندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵

❊ ❊ ❊

ناشر: انتشارات شاهد
تهران- خیابان ایت‌الله طالقانی
خیابان ملک‌الشعرای بهار شمالی
شماره۳ -تلفن: ۸۸۸۴۲۲۴۷

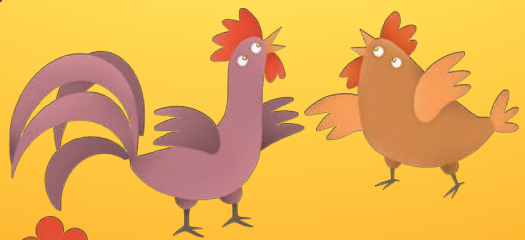
❊ ❊ ❊

چاپ: چاپخانه بلاغ
خیابان شریعتی- بالاتر از حسینیه ارشاد- کوچه بهشت آسا
توزیع: موسسه فرهنگی هنری شاهد: ۸۸۸۲۹۵۲۳

تصویر روی جلد: حدیثه قربان

* مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده آزاد است
* مطالب رسیده بازگردانده نمی‌شود
* نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ مجاز است







حالا خواب است

● فریبرز لرستانی «آشنا»
● تصویرگر: حسن عامه کن

خواهری دارم
خیلی کوچک است
لُپ‌هایش گُلی
چون عروسک است

مادر می‌گوید:
مواظبش باش
تو برای او
هستی یک داداش

عکسِ خواهرم
توی یَک قاب است
من ساکت هستم
چون حالا خواب است



داستان

پل مهربانی

نویسنده وتصویرگر: بهاره زارع

نیلوفر دختر مهربانی است. او ۷ ساله است. پدر و مادرش و هر کس که او را می‌شناسد می‌گوید که نیلوفر هم مهربان و هم با هوش است.

نیلوفر همراه خانواده‌اش در خانه‌ای زندگی می‌کند که یک حیاط بزرگ دارد و پر از گل ها و درخت های مختلف است. او هر روز صبح بعد از خوردن صبحانه به باغچه‌ی حیاط آب می دهد، او به جز آبیاری، یک کار جالب دیگر هم می‌کند، با مورچه‌ها که در حیاط خانه زندگی می‌کنند حرف می زند و از این کار لذّت می‌برد.

یک روز نیلوفر نشسته بود کنار جوی آب کنار باغچه و پاهایش را در آب تکان‌تکان می‌داد، دید که مورچه‌ای در کنار جوی آب این طرف و آن طرف می‌رود. نیلوفر تعجّب کرد و گفت: «سلام مورچه کوچولو.» مورچه گفت: «سلام.» نیلوفر گفت: «وای، تو جواب مرا دادی؟ صدای من را می‌شنوی؟» مورچه گفت: «البته که می‌شنوم.» نیلوفر خوش‌حال شد و گفت: «تا به حال مورچه‌ای جواب مرا نداده بود. این اولین بار است.» مورچه گفت: «تو همیشه با ما حرف می‌زنی. ما تو را دوست داریم. من از داشتن دوستی به این خوبی خوش‌حالم.» نیلوفر گفت: «خوب این‌جا چه کار می‌کنی؟» لانه ی شما که این جا نیست.» مورچه گفت: «بله، برای پیدا کردن غذا آمده‌ام که به آن طرف جوی بروم، ولی جوی بزرگ و ترسناک است



و هیچ پلی روی آن نیست که بتوانم از روی آن بگذرم. نیلوفر خندید و گفت: «وای چه بامزّه. این جوی به این کوچکی برای شما بزرگ و ترسناک است.»

مورچه گفت: «بله، ما خیلی کوچک هستیم.» نیلوفر گفت: «من فکری دارم.» پایش را مانند پل روی جوی آب گذاشت و به مورچه گفت: «حالا بیا از روی جوی بگذر.» مورچه خوش‌حال شد و از روی پای نیلوفر گذشت و به آن طرف جوی رفت. از نیلوفر تشکّر کرد و گفت: «می‌شود این جا بمانی و وقتی که من کارم تمام شد دوباره کمک کنی تا از روی جوی بگذرم؟» نیلوفر گفت: «البته.» مورچه گفت: «متشکرم نیلوفر مهربان. خداحافظ.»

ساعتی بعد مورچه در حالی که مقدار زیادی غذا روی دوشش داشت برگشت و نیلوفر را دید و گفت:

«سلام.» نیلوفر گفت:

«سلام. برگشتی؟

چه قدر زیاد غذا جمع کردی. آفرین.» مورچه از روی پای نیلوفر گذشت و آمد به این طرف جوی و گفت: «تو امروز کمک بزرگی به من کردی. متشکرم.» نیلوفر گفت: «خواهش می‌کنم. چه طور است هر روز صبح من و تو این‌جا قرار بگذاریم و تو به آن طرف جوی بروی و غذا جمع کنی؟» مورچه گفت: «فکر خوبی است. تو خیلی مهربانی.» نیلوفر گفت: «راستی به دوستانت هم بگو که فردا همراه تو بیایند.»

مورچه گفت: «حتماً می‌گویم. متشکرم.»

شب وقتی که پدر نیلوفر از سر کارش برگشت، نیلوفر کمکی که به مورچه کرده بود را برای پدر تعریف کرد. پدر کلّی خندید و گفت: «آفرین دختر مهربانم. ولی این طور نمی‌شود که تو هر روز صبح لب جوی آب منتظر مورچه‌ها بمانی. فردا صبح با هم می‌رویم تا بگوییم چه کار باید بکنیم.» صبح پدر و نیلوفر به کنار جوی رفتند. پدر با شاخه‌های خشک درختان پلی روی جوی ساخت و گفت: «حالا بهتر شد. این طوری مجبور نیستی که هر روز صبح منتظر بمانی و مورچه‌ها هم هر وقت که دلشان خواست به آن طرف جوی می‌روند.» کم‌کم سر و کلّه‌ی مورچه‌ها پیدا شد و از دیدن پلی که روی جوی ساخته شده بود خیلی خوش‌حال شدند و از نیلوفر و پدر تشکّر کردند. اما نیلوفر هنوز هم بعضی از روزها به کنار جوی می‌رود و گذر مورچه‌ها از روی جوی آب را تماشا می‌کند.





سرگرمی

خرگوش خوش‌اخلاق

خرگوشک می‌خواهد
به دیدن مادرش
برود و از زحمت‌های
او تشکّر کند. او
می‌خواهد اوّل یک
دسته گل بردارد و
بعد از روی چوب‌ها
بگذرد. راه را به او
نشان بده!

دوست؟ یا دشمن؟

سگ‌ها با
حس بویایی خود افراد را به یاد
می‌آورند.
آن‌ها با بو کشیدن به سگ‌های دیگر و صاحب خود
سلام می‌کنند.
گربه با بو کشیدن می‌فهمد که شما دوست او هستید ولی
اگر گربه‌های دیگر به محدوده‌ی او وارد شوند به آن‌ها حمله
می‌کند. اگر به یک گربه ضربه‌ی کوچکی بزنید، صورت خودش را
روی دستان شما می‌کشد.
بعضی حیوان‌ها نیز برای دور کردن دشمنان خود از حس بویایی
استفاده می‌کنند.
اگر دشمن نزدیک راسو بیاید، مایعی از خود پخش می‌کند که
بسیار بد بو است و تا مدّت‌ها بوی آن از بین نمی‌رود. دم
سیاه و سفید راسو دشمنان او را فراری می‌دهد.









شعر

قشنگ‌تر از بازی

امروز به جای بازی
گفت آفرین عزیزم

بابام که خوش‌حال می‌شه
فداکاری چه خوبه

آروم و ساکت بودن
یا وقتی بابا تازه

من می‌تونم یک کمی
اتاقمو مرتب؛

چه قدر خوبه که گاهی
کمک کنم همیشه

کمک کردم به بابا
چه قدر خوبه بچّه‌ها!

مامان ازم راضیه!
قشنگ‌تر از بازیه!

وقتی مامان خوابیده
از سرکار رسیده

حیاط رو جارو کنم
این رو و اون رو کنم!

مامان رو راضی کنم
بعد برم بازی کنم!



● نازنین اسماعیل‌پور
● تصویرگر: سحر حق‌گو

به دنبال شاهد



● تصویر گر: لاله ضیایی











لطیفه

تصویر گر: بهاره زارع



چیستان

منو بخور اما عزیز
پوست منو زمین نریز
پوستم راحت کنده می‌شه
زرد و قشنگه همیشه
ببین چه لیزه پوست من
سر نخوری ای دوست من

پاسخ: موز

غذای گربه

همسایه‌ای گفت: «جلوی گربه‌ات را بگیر!
امروز جوجه‌ی من را خورده است.»
همسایه با خوش‌حالی گفت: «پس دیگر
امروز به گربه‌ام غذا نمی‌دهم.»



قاضی و متهم

قاضی به متهم می گوید: «خجالت نمی کشی؟ الآن پنجمین بار است که به دادگاه می آیی.»
متهم می گوید: «شما چی که هر روز به دادگاه می آیید.»





خرس کتاب‌خوان

خرس کوچولو کتاب خواندن را خیلی دوست دارد. ولی هنوز یاد نگرفته که نباید کتاب‌ها را توی اتاق پخش کند. بشمار چند کتاب در اتاق است و آن‌ها را رنگ کرد.

خاطره‌ی کودکی

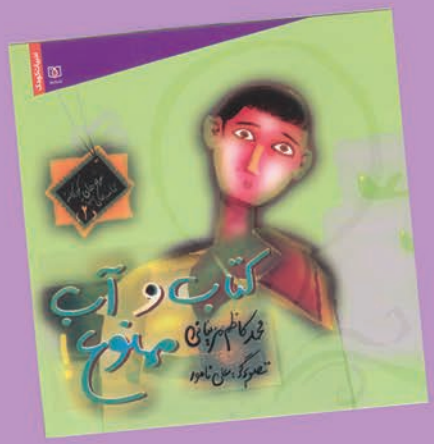
فوریاغه‌های کاغذی رنگی



نویسنده و تصویرگر: سلمان رییس عبدالهی

آن روز، روز امتحان کاردستی ثلث سوّم بود. ظهر آماده شدم که راهی مدرسه بشوم. در راه از جلوی مغازه‌ی آقای کمالی رد شدم که فروشنده لوازم‌تحریر محلّه‌ی ما بود. آقای کمالی کاغذهای رنگی زیادی را همراه با کاغذ کادوهای زیبا و خوش‌رنگ و لعاب از پشت پنجره آویزان کرده بود. با دیدن آن‌ها فکری به ذهنم رسید. فوری به داخل مغازه رفتم و چند ورق کاغذرنگی خوشگل در رنگ‌های مختلف خریدم و در راه وارد کوچه‌ی بن‌بستی شدم و بساطم را راه‌انداختم. شروع کردم به ساختن قورباغه‌های رنگی ریز و درشت. بعد آن‌ها را درون کیسه‌ای ریختم و به مدرسه رفتم. سرانجام زنگ خورد و همگی به کلاس رفتیم. با ورود به کلاس، بلافاصله به سر میز آقای توکّلی رفتم و کیسه را روی میز خالی کردم و قورباغه‌ها را چندتا چندتا چیدم. بچّه‌ها که تازه فهمیده بودند کاردستی من چیست جلو آمدند و کلّی به آن‌ها خندیدند! در همین لحظه آقای توکّلی وارد کلاس شد و فریاد زد: «این‌جا چه خبره؟ برید بنشینید سر جاهایتان.»

همه جاخوردیم و از ترس سرجاهایمان نشستیم. آقای توکّلی سینه‌ای صاف کرد و سری جنباند و چشمش به قورباغه‌ها افتاد. با دیدن آن‌ها یک‌باره گل از گلش شکفت و خنده‌اش گرفت. پرسید: «این‌ها را کی ساخته؟» یک لحظه همه‌جا ساکت شد. من هم هیچی نگفتم. مصطفی مبصر کلاس گفت: « اجازه آقا، رئیس‌عبداللهی، آقا.» آقای توکّلی گفت: «خیلی قشنگ و بامزّه شدند. آفرین.» ذوق کردم و با هیجان گفتم: «تازه آقا اجازه، آن‌ها می‌توانند بپرند!» و خودم را به میز رساندم و با انگشت پشت قورباغه‌ها را فشار دادم و آن‌ها را به پرش درآوردم و موفّق شدم اوّلین بیست کلاس را بگیرم.









شاهدِ تو

این همه کتاب‌های خوب و زیبا، امسال هم در غرفه‌ی شاهد در نمایشگاه بین‌المللی کتاب منتظر تو دوست شاهد است. یک باغ پر از داستان و شعر چشم به راه توست که بیایی و با دست‌های کوچکت یکی را بچینی، با خودت ببری یا همان جا بنشینی و بخوانی، عکس یادگاری بگیری و یادگاری ببری. به امید دیدارت هستیم.



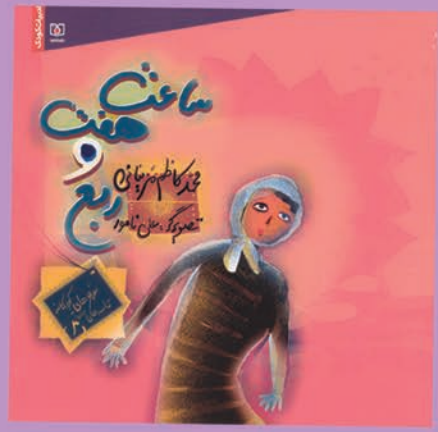



مهمان بابا
سرودهٔ: مهری ماهوتی
تصویرگر: سحر حقگو


بوی گل و بارون
محمدکاظم مزینانی
تصویرگر: سلن نامور


خانه ی من
نویسنده: مهری ماهوتی
تصویرگر: محسن مالقی


خاتریک
مجموعه شعر ۲
سروده‌ی مهری ماهوتی
تصویرگر: سحر حقگو


ساعت هفت و ربع
محمدکاظم مزینانی
تصویرگر: سلن نامور


فانوسی در باد

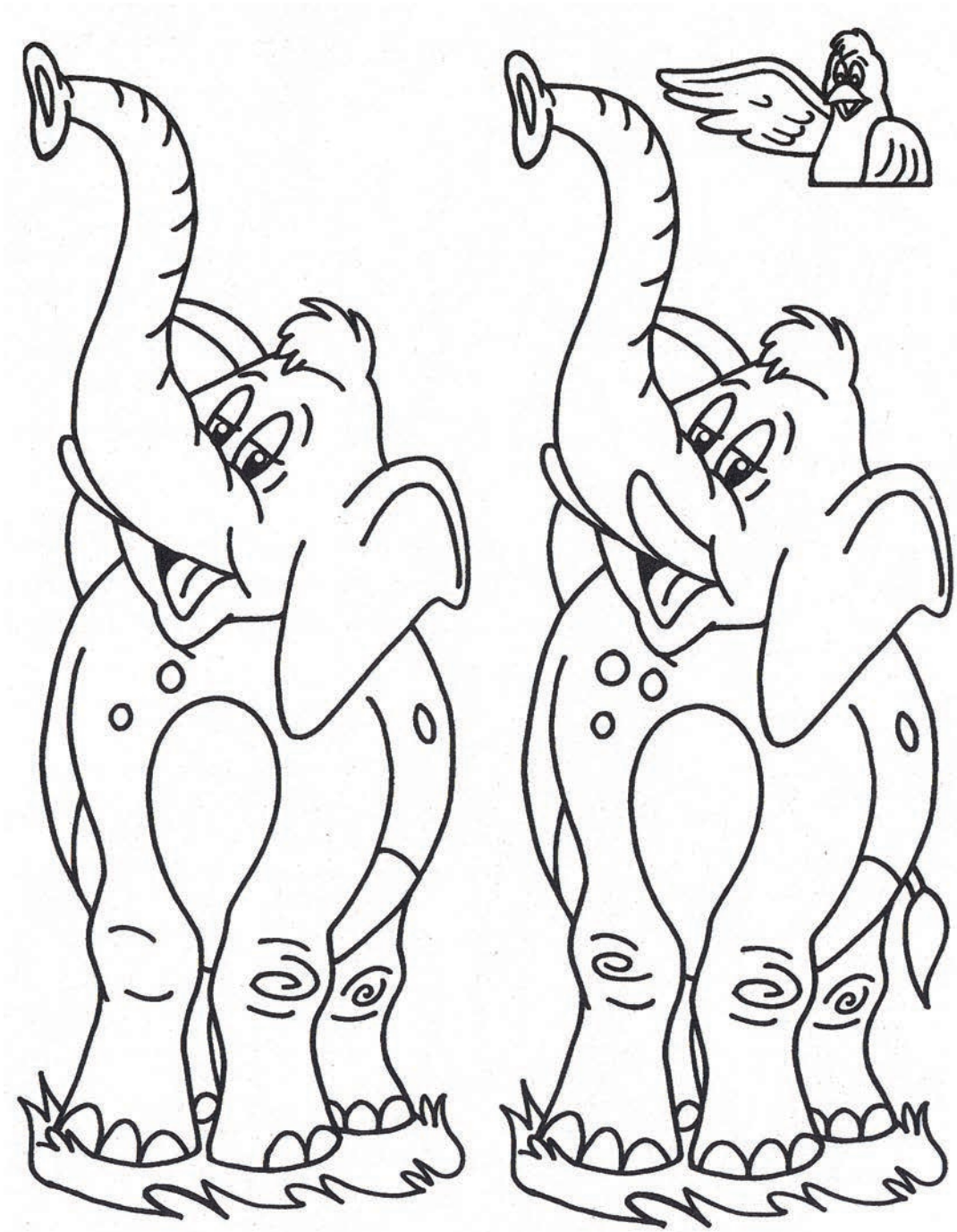




سرگرمی

فیل‌های متفاوت

بین این دو فیل، پنج اختلاف وجود دارد، آن‌ها را پیدا و تصویر را رنگ کن!





یکی بود، یکی نبود. یک روز نازنین کوچولو و مادرش بیرون رفته بودند مادر نازنین برایش یک بستنی خرید. او همان طور که داشت آن را می‌خورد، از دستش افتاد. نازنین خیلی ناراحت شد ولی بعد دید که یک مورچه‌ی کوچولو و دوستش به طرف بستنی آمدند، وقتی آن‌ها را دید خوش‌حال شد و با خودش گفت: «خوب شد. کمی از بستنی را من خوردم، بقیه‌ی آن را این مورچه کوچولوها می‌خورند.»

نویسنده: مامان
گوینده: بهنوش حسینی



کاردستی

گل و گلدان



فصل بهار است و اگر گل‌ها را دوست داشته باشی، می‌توانی آن‌ها را در گلدان‌های زیبایی که خودت آماده می‌کنی، بگذاری.

موادی که لازم داری:

- یک گلدان سفالی کوچک
- رنگ آکریلیک یا گواش آبی، زرد، نارنجی
- یک قلموی بزرگ و یک کوچک
- نقش یک گل برای مهر



۱



۲

۳



راه انجام کار:

بیرون گلدان سفالی را با قلموی بزرگ رنگ آبی بزن و با همان رنگ، لبه و مقداری از توی گلدان را هم رنگ کن و بگذار تا خشک شود.

روی نقش یک گل برجسته را رنگ زرد



بزن. مواظب باش که از خط بیرون نزنی یا رنگ اضافه روی آن نماند.
نقش گل را با دقت و محکم به هر طرف گلدان فشار بده و بگذار تا خشک شود.
با قلموی کوچک نقطه‌های نارنجی در وسط گل بگذار.

یک راه دیگر: روی میز چند ورق روزنامه بینداز و یک پیش‌بند یا پیراهن کهنه بپوش. حالا بیرون، لبه و قسمتی از داخل یک گلدان سفالی را رنگ زرد بزن و بگذار تا خشک شود. بعد یک مسواک کهنه بردار و نوک آن را رنگ‌های مختلف فرو کن و روی گلدان نقطه‌های رنگی بگذار و صبر کن تا خشک شود.



نقاشی‌ها



▲سیدمحمدامین فروغی-۶ساله از قم



▲مائده سادات هاشمی دانا-۸ساله از پردیس



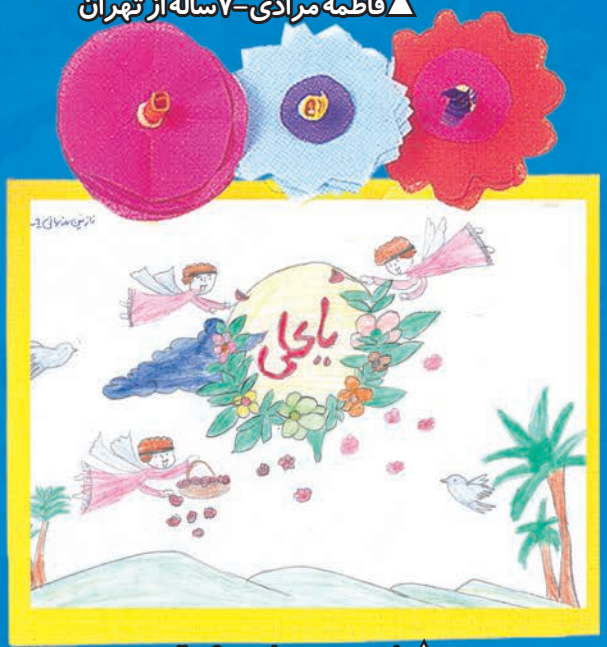
▲علیرضا مرادی-۸ساله از تهران



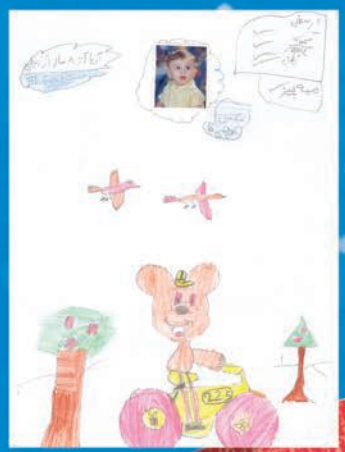
▲سینا حیدری-۵ساله از تهران



▲فاطمه مرادی-۷ساله از تهران



▲نازنین روزبهانی-۹ساله



▲آریا آژ-۸ساله از زنجان



▲سیده آرمیتا آقایی-۷ساله از تهران



▲فاطمه باقی زاده-۸ساله از تهران



▲آناهیتا صفار-۷ساله از اصفهان



▲سعید تکاملی-کلاس اول از اصفهان

▼حسین بهادری از همدان

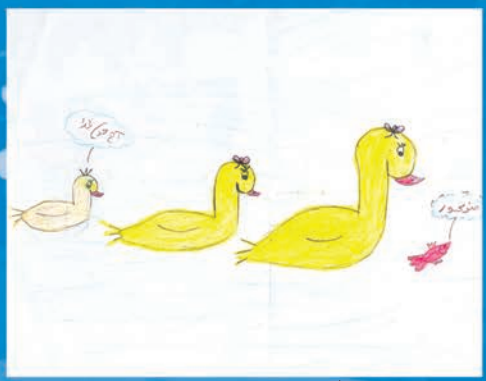




▲سارا پوریزدان خواه-کلاس سوم از تهران



▲بهنوش حسینی



▲سارا نجفی از اصفهان



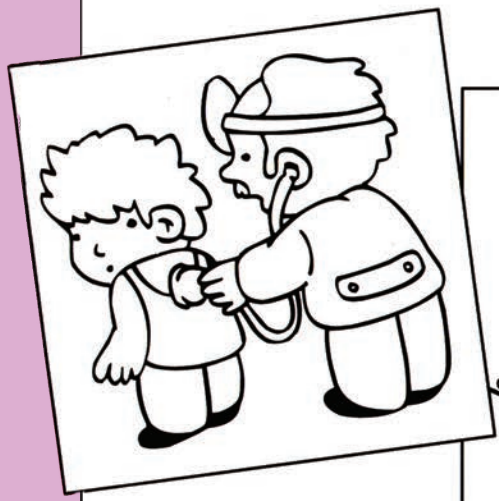
▲امیر ارسلان صومی خلجی-۷ساله



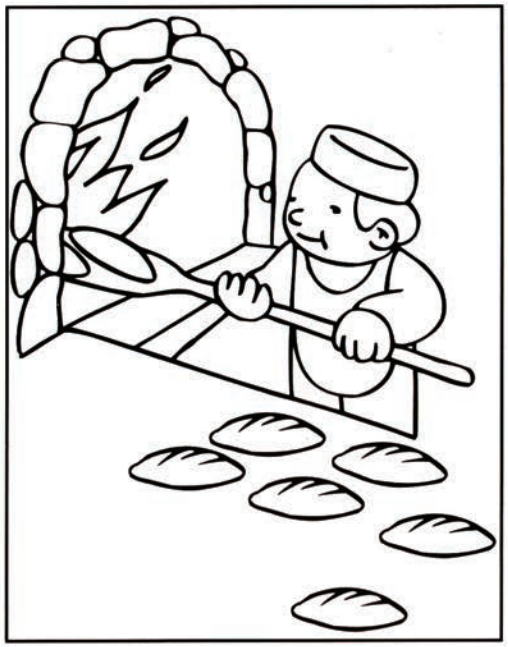
سرگرمی

کار

هر کسی با کار خود به دیگران کمک می‌کند. تو می‌خواهی چه کاره شوی؟ چه طور به مردم کمک کنی؟ تصویر زیر را رنگ کن و بگو با هر کاری چه طور می‌توان به دیگران کمک کرد.









فرم اشتراک شاهد کودک

دوستان خوب و مهربان، فرم زیر را با کمک بزرگ‌ترها پر کنید و به نشانی ما بفرستید.
مبلغ اشتراک شش‌ماهه ۱۸۰۰ تومان و یک‌ساله ۳۶۰۰ تومان است.
مبلغ مورد نظر خود را به شماره حساب ۲۱۸۲۰۵۵۵ بانک تجارت شعبه‌ی میدان هفتم تیر به نام انتشارات شاهد واریز نمایید.
فیش واریزی را همراه با فرم تکمیل شده به نشانی مجلّه‌ی شاهد کودک ارسال نمایید.
نشانی: تهران، خیابان آیت ا... طالقانی، خیابان ملک الشعرای بهار شمالی، پلاک ۳
صندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵، انتشارات شاهد

نام: ..... نام خانوادگی: ..... تاریخ تولّد: .. / .. / ۱۳..
نشانی: .....
کد پستی: ..... تلفن: .....
مدت اشتراک: ۶ ماه یک سال

بچّه‌های مجلّه

محمدحسین فرخی‌نژاد
کیمیا جواهری
سعیده اصفهانی
سارا نجفی
مهری تبریزی
سیّد دانیال موسوی
علی محسنی
محسن طالب‌لو
مهدی فردوسی
سیدحسین عظیمی‌نیا
درسا فخاریان
فاطمه باغبان پیشه
لعیا مهدوی
محمد عرفان اللهیاری
ملیکا اسعدی
ارشیا اباذریان
شبنم صالح محمّدی
محمد سرپرست
محمدحسین قضایی
شیوا اقلیمی
سارا پورخلیل
ساحل قره‌بخشی
زینب سعیدی



مامان نیست، من که هستم!



عکس: حمیدرضا همّتی